



The Transformation of the Nature of the Palestinian Occupation in Light of the Right to Self-Determination (A Structural Analysis of the 2004 and 2024 Advisory Opinions of the International Court of Justice)

Maryam Zobeidi¹, Kheirollah Parvin^{2*}, Hamid Alhooii Nazari³

1. PhD student in Public International Law, Aras International Campus, University of Tehran, Tehran, Iran

2. Professor, Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

3. Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 176-193

Article history:

Received: 24 Feb 2026

Edition: 14 Mar 2026

Accepted: 27 Apr 2026

Published online: 22 Jun 2026

Keywords:

Right to Self-Determination, Prolonged Occupation, Institutional Regime of Occupation, International Responsibility, International Court of Justice (ICJ).

Corresponding Author:

Kheirollah Parvin

Address:

Iran, Tehran, University of Tehran, Faculty of Law and Political Science, Department of Public Law.

Orchid Code:

0009-0002-6049-173X

Email:

khparvin@ut.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aim: The evolving approach of the International Court of Justice (ICJ) in its 2004 and 2024 Advisory Opinions signifies a profound transformation in the analysis of the Palestinian occupation. The central question of this research is how the Court transitioned from a conduct-oriented interpretation of violations in the 2004 Opinion to a structural and normative analysis of the occupation in the 2024 Opinion, and what factors enabled this transformation.

Materials and Methods: This research is theoretical in nature and employs a descriptive-analytical method. Data collection was conducted through library research.

Ethical Considerations: Throughout the writing of this research, originality, honesty, and integrity have been strictly observed.

Findings: In the 2024 Opinion, the Court identified the occupation of Palestine not merely as a collection of scattered violations, but as an institutional and coherent regime that is in structural conflict with fundamental principles of international law, including the prohibition of annexation, the prohibition of racial discrimination, and the obligation to respect the right to self-determination. Accordingly, state international responsibility extends from the level of bilateral obligations to the realm of *erga omnes* obligations and duties arising from peremptory norms (*jus cogens*).

Conclusion: The findings suggest that the 2024 Opinion marks the beginning of a redefinition of “prolonged occupation” in international law and provides a basis for evaluating mechanisms of collective response against regimes that violate the peremptory international order.

Cite this article as:

Zobeidi, M; Parvin, Kh & Alhooii Nazari, H. "The Transformation of the Nature of the Palestinian Occupation in Light of the Right to Self-Determination (A Structural Analysis of the 2004 and 2024 Advisory Opinions of the International Court of Justice)". 2026.

دوره ۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۵

تحول ماهیت اشغال فلسطین در پرتو حق تعیین سرنوشت (تحلیل ساختاری نظریه‌های مشورتی ۲۰۰۴ و ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری)

مریم زبیدی^۱، خیراله پروین^{۲*}، حمید الهوئی نظری^۳

۱. دانشجوی دوره دکتری رشته حقوق بین‌الملل عمومی، پردیس بین‌المللی ارس، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲. استاد، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۳. استادیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: تحول رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه‌های مشورتی ۲۰۰۴ و ۲۰۲۴ بیانگر دگرگونی عمیقی در نحوه تحلیل وضعیت اشغال فلسطین است. مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه دیوان از تفسیر رفتارمحور نقض‌ها در رأی ۲۰۰۴ به تحلیل ساختاری و هنجاری اشغال در رأی ۲۰۲۴ گذار کرده و چه عاملی این تحول را امکان‌پذیر ساخته است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به‌صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد؛ همچنین روش جمع‌آوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: دیوان در رأی ۲۰۲۴ اشغال فلسطین را نه صرفاً مجموعه‌ای از نقض‌های پراکنده، بلکه رژیم‌های نهادی و منسجم تشخیص داده که با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله ممنوعیت الحاق، منع تبعیض نژادی و تعهد به احترام به حق تعیین سرنوشت، در تعارض ساختاری قرار دارد. بر این اساس، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز از سطح تعهدات دوجانبه به قلمرو تعهدات عام‌الشمول و تکالیف ناشی از قواعد آمره توسعه می‌یابد.

نتیجه: نتیجه پژوهش حاکی از آن است که رأی ۲۰۲۴ نقطه آغاز بازتعریف اشغال طولانی‌مدت در حقوق بین‌الملل و مبنایی برای ارزیابی سازوکارهای پاسخ جمعی در برابر رژیم‌های ناقض نظم آمره به شمار می‌رود.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱۹۳-۱۷۶

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۰۵

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۲/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

حق تعیین سرنوشت، اشغال طولانی‌مدت، رژیم نهادی اشغال، مسئولیت بین‌المللی، دیوان بین‌المللی دادگستری.

نویسنده مسئول:

خیراله پروین

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه حقوق عمومی.

کد ارکید:

۰۰۰۹-۰۰۰۲-۶۰۴۹-۱۷۳X

پست الکترونیک:

khparvin@ut.ac.ir

۱. مقدمه

مسئله فلسطین یکی از پیچیده‌ترین و طولانی‌ترین وضعیت‌های حقوقی معاصر است که پیوسته بنیان‌های نظم حقوق بین‌الملل را به چالش کشیده است. اشغالی که در ابتدا با منطق کنترل نظامی و اقتضائات امنیتی توجیه می‌شد، در گذر زمان به ساختاری چندلایه تبدیل شده که آثار آن دیگر در قالب «اداره موقت سرزمین» قابل توضیح نیست. در چنین بستر تاریخی و حقوقی، حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یکی از اصول بنیادین منشور ملل متحد، میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر و عرف بین‌الملل جایگاه محوری در تحلیل مشروعیت سازوکارهای اعمال قدرت پیدا می‌کند؛ حقی که نه تنها با هویت جمعی ملت‌ها پیوند دارد، بلکه معیار سنجش تطابق ساختارهای حکمرانی با چارچوب هنجاری بین‌المللی به‌شمار می‌آید (ماده ۱ مشترک میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ۱۹۶۶؛ ماده ۱ منشور ملل متحد، ۱۹۴۵).

در این میان، دو نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری (رأی ۲۰۰۴ درباره پیامدهای حقوقی دیوار حائل و رأی ۲۰۲۴ درباره پیامدهای حقوقی سیاست‌ها و رویه‌های اعمال‌شده در سرزمین اشغالی) تحول قابل توجهی در فهم ماهیت اشغال ایجاد کرده‌اند. در رأی ۲۰۰۴، دیوان با تمرکز بر آثار سرزمینی و انسانی ساخت دیوار، سیاست‌های محدودکننده جابه‌جایی و گسترش شهرک‌ها، این اقدامات را موجب «اختلال اساسی» در امکان اعمال اراده آزاد مردم فلسطین دانست و از این رهگذر، حق تعیین سرنوشت را محور تحلیل خود قرار داد.

اما تحولات میدانی و حقوقی دو دهه پس از آن - از تثبیت ساختارهای موازی حکمرانی تا تغییرات سازمان‌یافته جمعیتی و فضایی - دیوان را در نظریه ۲۰۲۴ به سمت رویکردی کاملاً متفاوت سوق داد؛ رویکردی که اشغال را نه بر اساس اقدامات منفرد، بلکه در قالب «رژیم نهادی» ارزیابی می‌کند.

مسئله اصلی مقاله حاضر همین تحول مفهومی است؛ اینکه چرا و چگونه دیوان از تحلیل نقض‌های موردی در رأی ۲۰۰۴ به تحلیل ساختارهای پایدار و هدفمند در رأی ۲۰۲۴ عبور کرده و این تحول چه پیامدهایی برای فهم ماهیت حقوقی اشغال، حق تعیین سرنوشت و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها دارد. فرضیه پژوهش آن است که این تحول در تحلیل، بیش از آنکه نشان‌دهنده تغییر رویه دیوان باشد، انعکاس‌دهنده گستردگی دامنه پرسش مجمع عمومی و ضرورت پاسخ متناسب با آن است. به عبارت دیگر، پرسش محدود مجمع عمومی در سال ۲۰۰۴ که معطوف به دیوار حائل بود، پاسخی محدود و موردی طلب می‌کرد؛ درحالی‌که پرسش موسع در سال ۲۰۲۴ که به بررسی سیاست‌ها و عملکردهای کلی اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی معطوف بود، دیوان را ناگزیر از اتخاذ رویکردی ساختاری و کلان‌نگر ساخت. در چنین بستری، دیوان گریزی از تکیه محوری به حق تعیین سرنوشت به‌عنوان قاعده‌ای بنیادین و عام‌الشمول نداشت. رأی ۲۰۲۴ دیوان، با مرکزیت بخشیدن به حق تعیین سرنوشت و اتکا به اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، اشغال فلسطین را وارد قلمرو «نقض شدید و ساختاری» می‌سازد؛ نقضی که تعهدات

عام‌الشمول، ممنوعیت شناسایی وضعیت غیرقانونی و تکالیف فعال برای پایان‌دادن به آن را فعال می‌کند.

اهمیت و ضرورت پرداختن به این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری صرفاً تکرار یا تکمیل نظریه ۲۰۰۴ نیست، بلکه می‌تواند نقطه عطفی در تحول مفهومی حقوق اشغال و مسئولیت بین‌المللی در برابر وضعیت‌های طولانی‌مدت و ساختاری نقض حقوق بنیادین تلقی شود. استمرار اشغال فلسطین، گسترش شهرک‌سازی، تغییر ترکیب جمعیتی، اعمال نظام‌های حقوقی و اداری متفاوت و تضعیف امکان اعمال حق تعیین سرنوشت، این پرسش را به وجود آورده است که آیا چارچوب سنتی حقوق اشغال که بر موقتی بودن و اداره محدود سرزمین اشغالی استوار است، همچنان برای تحلیل چنین وضعیتی کفایت دارد یا خیر. از این منظر، انگیزه اصلی نگارش مقاله حاضر، تبیین این تحول در رویکرد دیوان و نشان دادن نقش حق تعیین سرنوشت در گذار از تحلیل رفتارمحور نقض‌ها به تحلیل ساختاری رژیم اشغال است؛ تحولی که نه تنها برای مسئله فلسطین، بلکه برای فهم آینده حقوق بین‌الملل در مواجهه با اشغال‌های طولانی‌مدت، رژیم‌های تبعیض‌آمیز و وضعیت‌های ناقض قواعد آمره اهمیت بنیادین دارد.

۲. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی-تحلیلی است. از روش کتابخانه‌ای به منظور جمع‌آوری داده‌ها و مطالب در این تحقیق استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در مراحل مختلف نگارش این مقاله، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

یافته‌ها حاکی از آن است که دیوان در رأی ۲۰۲۴، اشغال فلسطین را نه صرفاً مجموعه‌ای از نقض‌های پراکنده، بلکه رژیمی نهادی و منسجم تشخیص داده که با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل از جمله ممنوعیت الحاق، منع تبعیض نژادی و تعهد به احترام به حق تعیین سرنوشت، در تعارض ساختاری قرار دارد. بر این اساس، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز از سطح تعهدات دوجانبه به قلمرو تعهدات عام‌الشمول و تکالیف ناشی از قواعد آمره توسعه می‌یابد.

۵. بحث

۵-۱. نقش ساختاری حق تعیین سرنوشت در

تبیین ماهیت حقوقی اشغال فلسطین

حق تعیین سرنوشت در نظام حقوق بین‌الملل، مفهومی فراتر از یک مطالبه سیاسی تلقی می‌شود. این حق در شمار اصول بنیادینی قرار دارد که حدود اعتبار حکومت‌گری بر سرزمین‌های غیر خودمختار را مشخص می‌سازد و به همین دلیل، جایگاهی ساختاری در تبیین مشروعیت هنجاری هر نوع اعمال قدرت دارد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش‌های خود به‌ویژه در ارتباط با قواعد آمره، حق تعیین سرنوشت را در زمره هنجارهای آمره و تعهدات عام‌الشمول شناسایی کرده است (کمیسیون حقوق بین‌الملل، ۲۰۲۲، ۲۳). مطابق منشور ملل متحد و میثاق‌های بین‌المللی

حقوق بشر، این اصل به گونه‌ای طراحی شده است که امکان شکل‌گیری و استمرار اراده جمعی مردم یک سرزمین را تضمین کند و مانع از تحمیل ترتیبات حقوقی یا اجرایی‌ای شود که اختیار تعیین وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنان را به‌طور ساختاری محدود می‌سازد؛ بدین ترتیب، نقض حق تعیین سرنوشت انحرافی صرف، از حقوق قراردادی نیست بلکه عدولی از مبانی هنجاری نظم بین‌الملل محسوب می‌شود؛ عدولی که آثار آن به سطح تعهدات عام‌الشمول و حتی قواعد آمره تسری می‌یابد.

در بستر فلسطین، اهمیت این حق در پرتو مجموعه‌ای از سیاست‌های سرزمینی، امنیتی و جمعیتی آشکار می‌شود که طی دهه‌های اخیر اعمال شده و ظرفیت تحقق اراده آزاد جامعه فلسطینی را به‌طور بنیادین تضعیف کرده است. استمرار حضور نظامی، گسترش ساختاری شهرک‌ها، محدودسازی نظام‌مند جابه‌جایی، کنترل انحصاری منابع طبیعی و استقرار ترتیبات اداری چندلایه، همگی وضعیت حقوقی‌ای ایجاد کرده‌اند که در آن، ویژگی موقتی بودن اشغال به تدریج جای خود را به الگویی از اقتدار پایدار داده است. در این چارچوب، اشغال، دیگر صرفاً وضعیتی ناشی از ضرورت نظامی نیست بلکه به مجموعه‌ای هماهنگ از سازوکارهای حکمرانی تبدیل شده که ظرفیت انتخاب آزاد مردم فلسطین را به‌صورت نظام‌مند محدود می‌کند.

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی ۲۰۰۴ با تحلیل آثار دیوار حائل، توسعه شهرک‌ها و محدودیت‌های حرکتی، این واقعیت را شناسایی

کرد که چنین ترتیباتی «اختلالی جدی» در اعمال حق تعیین سرنوشت ایجاد می‌کنند و از این‌رو، ارزیابی ماهیت اشغال باید بر تأثیر آن بر اراده جمعی مردم فلسطین مبتنی باشد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۲۲-۱۱۸). با وجود این، دیوان همچنان در چهارچوب سنتی اشغال باقی ماند و وضعیت موجود را در قالب اشغال موقت تحلیل کرد؛ شکافی که در مطالعات حقوقی مورد نقد قرار گرفته زیرا شدت نقض‌ها با قالب مفهومی به‌کاررفته همخوانی نداشت. برای نمونه، بن‌نفتالی و همکاران (۲۰۰۵) استدلال کرده‌اند که اشغال فلسطین به‌دلیل ماهیت بلندمدت و نقض سیستماتیک حق تعیین سرنوشت، از چهارچوب کلاسیک اشغال موقت خارج شده است. ایمنسیس (۲۰۲۰) نیز ناهماهنگی بین تشخیص نقض حق تعیین سرنوشت و خودداری دیوان از نتیجه‌گیری درباره غیرقانونی بودن خود اشغال را نقد کرده است. فالک (۲۰۱۷) و کوئیگلی (۲۰۰۹) نیز به‌طور مشابه بر لزوم بازتعریف حقوقی اشغال در پرتو نقض‌های ساختاری تأکید کرده‌اند.

در نظریه مشورتی ۲۰۲۴، دیوان این شکاف مفهومی را با اتکا بر تحلیل انباشتی (مقصود رویکردی است که در آن دیوان به‌جای ارزیابی منفرد و مجزای هر یک از سیاست‌های اسرائیل، اثر تجمعی و ترکیبی این سیاست‌ها را بر وضعیت فلسطینیان بررسی کرده است) سیاست‌های اسرائیل ترمیم کرد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۲۲-۱۱۸). دیوان با بررسی تغییرات جمعیتی، تنظیمات حکمرانی چند سطحی، کنترل ساختاری منابع و استمرار محدودیت‌های حرکتی،

نتیجه گرفت که نقض حق تعیین سرنوشت دیگر محصول رفتارهای منفرد نیست، بلکه پیامد عملکرد یک رژیم نهادی اشغال است؛ رژیمی که در ذات خود با الزامات بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله اصل منع الحاق، منع تبعیض نژادی و الزام به حفظ یکپارچگی سرزمینی سرزمین اشغالی، در تعارض قرار دارد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۶۰-۷۹). از مجموع این مباحث چنین برمی‌آید که حق تعیین سرنوشت در ارزیابی وضعیت فلسطین، صرفاً یک حق بشری یا سیاسی نیست، بلکه معیار محوری تشخیص دگرگونی ماهیت اشغال است؛ معیاری که از خلال آن می‌توان گذار اشغال از وضعیت موقتی به ساختار پایدار و نهادینه‌شده را شناسایی کرد.

۵-۲. چارچوب حقوقی اشغال و پیامدهای

ساختاری شهرک‌سازی و تغییرات جمعیتی

حقوق اشغال در حقوق بین‌الملل کلاسیک بر اصل محدود بودن اختیارات دولت اشغالگر استوار است. مقررات لاهه ۱۹۰۷ و کنوانسیون چهارم ژنو، اشغال را وضعیتی موقتی تلقی می‌کنند که در آن، دولت اشغالگر صرفاً اختیار اداره محدود سرزمین را در چارچوب حفظ نظم عمومی و امنیت در اختیار دارد و نمی‌تواند حاکمیت دائمی خود را بر سرزمین اشغالی تحمیل کند (دینستاین، ۲۰۰۹، ۴۹-۵۰). بر همین اساس، حقوق اشغال میان «اداره موقت» و «اعمال حاکمیت پایدار» تمایزی بنیادین برقرار می‌سازد و هرگونه تغییر ساختاری در وضعیت سرزمینی یا جمعیتی سرزمین اشغالی را با محدودیت مواجه می‌کند (کنوانسیون چهارم ژنو، ۱۹۴۹، ماده ۴۷).

با این حال، وضعیت فلسطین نشان می‌دهد که بسیاری از سیاست‌های اعمال‌شده طی دهه‌های اخیر از منطق سنتی اشغال فراتر رفته‌اند. گسترش شهرک‌ها، محدودسازی پیوستگی جغرافیایی سرزمین فلسطین، کنترل گسترده منابع و ایجاد ترتیبات اداری و امنیتی پیچیده، شرایطی پدید آورده که آثار آن دیگر صرفاً در قالب «مدیریت موقت» قابل تبیین نیست (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۲۲-۱۲۰). استمرار این سیاست‌ها حاکی از آن است که اشغال، به جای حفظ وضع موجود، در جهت تثبیت واقعیت‌های جدید سرزمینی و جمعیتی حرکت کرده و به تدریج ویژگی موقتی بودن خود را از دست داده است (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۰۵-۹۰). دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی ۲۰۰۴، با بررسی دیوار حائل، توسعه شهرک‌ها و محدودیت‌های گسترده رفت‌وآمد، تصریح کرد که این اقدامات آثار مستقیم بر حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین دارند و با الزامات بنیادین حقوق اشغال ناسازگارند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۲۲-۱۱۵). هرچند دیوان در این نظریه همچنان وضعیت موجود را در قالب اشغال موقت تحلیل می‌کرد، اما هم‌زمان نشان داد که استمرار تغییرات سرزمینی و جمعیتی می‌تواند ماهیت سنتی اشغال را دستخوش تحول سازد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۲۱). این رویکرد در نظریه مشورتی ۲۰۲۴ ابعاد گسترده تری یافت. دیوان با تحلیل پیوسته سیاست‌های سرزمینی، اداری و جمعیتی اسرائیل نتیجه گرفت که اشغال دیگر صرفاً حاصل اقدامات موقتی یا موردی نیست، بلکه در قالب یک «رژیم نهادی» عمل می‌کند؛

بنیادین نظم حقوقی بین‌الملل بیش‌ازپیش آشکار می‌سازد.

۵-۳. تحلیل هنجاری نظریه مشورتی ۲۰۰۴

نظریه مشورتی ۲۰۰۴ دیوان بین‌المللی دادگستری نقطه عطفی در تحلیل حقوقی وضعیت فلسطین است؛ زیرا دیوان در این نظریه، از نگاه صرفاً امنیتی- سیاسی به مسئله اشغال، فاصله گرفت و چارچوبی هنجاری ارائه کرد که در آن حقوق بشردوستانه بین‌المللی، حقوق بشر بین‌المللی و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل به صورت هم‌زمان به کار گرفته شدند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۱۳-۸۷). اهمیت این رویکرد در آن بود که سیاست‌های اسرائیل، از جمله ساخت دیوار حائل، گسترش شهرک‌ها، مصادره اراضی و محدودیت‌های گسترده رفت‌وآمد، نه صرفاً به عنوان اقدامات منفرد، بلکه در پیوند با آثار سرزمینی، جمعیتی و انسانی آن‌ها ارزیابی شد.

پیش از این نظریه، ارزیابی وضعیت فلسطین عمدتاً در قالب اسناد و سازوکارهای سیاسی- امنیتی صورت می‌گرفت. قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت (۱۹۶۷) و قطعنامه ۳۳۸ (۱۹۷۳) بیشتر بر منطق «زمین در برابر صلح» و مدیریت سیاسی منازعه تأکید داشتند و توافق‌های اسلو (۱۹۹۳) نیز رویکردی مرحله‌ای و سیاسی را دنبال می‌کردند. در مقابل، دیوان در سال ۲۰۰۴ برای نخستین بار تحلیلی حقوقی و چندلایه از وضعیت فلسطین ارائه داد و مقررات لاهه، کنوانسیون چهارم ژنو، میثاق‌های حقوق بشری و اصولی مانند حق تعیین سرنوشت، منع توسل به زور و منع الحاق را در یک چارچوب واحد به کار گرفت.

رژیمی که از طریق بازتولید مستمر سازوکارهای کنترل، امکان اعمال اراده آزاد مردم فلسطین را به طور ساختاری محدود می‌سازد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۵۰-۹۰). آنچه در نظریه مشورتی ۲۰۲۴ به عنوان «رژیم نهادی» توصیف شده، لزوماً آورده مستقل دیوان نیست، بلکه تا حد زیادی واکنش دیوان به گستره پرسش مجمع عمومی است. مجمع عمومی در قطعنامه ۲۴۷/۷۷ مورخ ۳۰ دسامبر ۲۰۲۲، از دیوان خواست تا درباره «سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل» در سرزمین‌های اشغالی از جمله قدس شرقی، به طور کلی و بدون محدودیت زمانی مشخص، نظر مشورتی دهد (قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل، ۲۰۲۲b، ۷۷). این پرسش موسع به دیوان اجازه داد تا اشغال را نه در یک مقطع خاص، بلکه به عنوان یک فرآیند مستمر و انباشتی تحلیل کند. در مقابل، نظریه مشورتی ۲۰۲۵ که به تازگی صادر شده، پرسش محدودتری را پاسخ می‌دهد که بر تعهدات خاص اسرائیل و سایر دولت‌ها در قبال فعالیت‌های سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی در سرزمین‌های اشغالی متمرکز است. این پرسش از نظر گستره زمانی و موضوعی محدودتر است و بنابراین، دیوان در آن ناگزیر از تحلیل محدودتری پیروی کرده است. بر این اساس، مسئله فلسطین را نمی‌توان صرفاً در چارچوب نقض پراکنده قواعد حقوق بشردوستانه تحلیل کرد، بلکه باید آن را در پرتو دگرگونی ماهیت اشغال مورد ارزیابی قرار داد؛ دگرگونی‌ای که اشغال را از یک وضعیت موقتی به ساختاری پایدار و نهادینه شده سوق داده است. این تحول، ضرورت بازخوانی حقوق اشغال را در پرتو حق تعیین سرنوشت، منع الحاق و سایر اصول

۲۰۲۴ فراهم ساخت؛ جایی که اشغال، در قالب یک «رژیم نهادی» تحلیل شد.

۴-۵. گسترش تحلیل ساختاری دیوان در

نظریه مشورتی ۲۰۲۴

نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری، بیانگر مرحله‌ای تازه در تحلیل حقوقی وضعیت فلسطین است؛ مرحله‌ای که در آن دیوان، اشغال را نه صرفاً وضعیتی اضطراری، بلکه ساختاری حقوقی-اجرایی با آثار پایدار و انباشتی ارزیابی می‌کند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۶۰-۷۹). دیوان با بررسی هم‌زمان سیاست‌های شهرک‌سازی، تنظیمات اداری، کنترل فضایی و تغییرات جمعیتی، به این نتیجه رسید که اشغال از قالب کلاسیک خود فراتر رفته و به یک «رژیم نهادی» سازمان‌یافته تبدیل شده است.

بر اساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اشغال وضعیتی «ذاتاً موقتی» و استثنایی است. مقررات لاهه ۱۹۰۷ و کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹، آن را وضعیتی تعریف می‌کنند که در آن قدرت اشغالگر صرفاً برای تأمین امنیت و نظم عمومی، اختیارات اداری محدودی دارد و مالکیت سرزمینی به او منتقل نمی‌شود (کنوانسیون چهارم ژنو، ۱۹۴۹، ماده ۶۴). دیوان در سال ۲۰۰۴ نیز تأکید کرده بود که اشغال نمی‌تواند مبنای حاکمیت دائمی باشد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۸۲-۷۸)؛ اما در سال ۲۰۲۴ تصریح کرد که اشغال فلسطین با خروج از این چارچوب، به رژیمی برای تثبیت واقعیت‌های جدید تبدیل شده است (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۷۵-۱۵۰).

یکی از محورهای مهم رأی، تأکید بر استمرار تعهدات حقوق بشری دولت اشغالگر بود. دیوان تصریح کرد که اشغال نظامی موجب تعلیق کامل حقوق بنیادین جمعیت تحت کنترل نمی‌شود و حقوقی مانند آزادی جابه‌جایی، دسترسی به خدمات عمومی و برخورداری از شرایط زندگی شرافتمندانه همچنان باید رعایت شوند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۱۳-۱۰۲). بنابراین، ملاحظات امنیتی نمی‌تواند به‌طور مطلق توجیه‌کننده محدودیت‌هایی باشد که به نقض گسترده حقوق جمعیت اشغالی منجر می‌شود.

دیوان همچنین با استناد به مقررات لاهه ۱۹۰۷ و کنوانسیون چهارم ژنو، حدود اختیارات دولت اشغالگر را در تغییرات سرزمینی و جمعیتی مشخص کرد. از نظر دیوان، ساخت دیوار، ایجاد مناطق بسته، مصادره اراضی و توسعه شهرک‌ها با اصل موقتی بودن اشغال، ناسازگار است و به تغییر تدریجی ساختار جغرافیایی و جمعیتی سرزمین فلسطین می‌انجامد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۰۰-۸۷ و ۱۲۱-۱۲۰).

در سطحی بنیادین‌تر، دیوان حق تعیین سرنوشت را محور تحلیل خود قرار داد. به نظر دیوان، شهرک‌سازی، تجزیه جغرافیایی و محدودسازی فضایی، توانایی مردم فلسطین را برای تعیین آزادانه وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود مختل می‌کند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۰۴، ۱۲۲-۱۱۸). بدین ترتیب، دیوان از تحلیل صوری اشغال فراتر رفت و مشروعیت آن را بر اساس آثار واقعی بر اراده جمعی مردم فلسطین سنجید. همین منطق، بنیان نظری لازم را برای تحول عمیق‌تر در رأی

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این دگرگونی، تضعیف اصل عدم انتقال حاکمیت است. توسعه پیوسته شهرک‌ها و ادغام تدریجی بخش‌هایی از سرزمین اشغالی در ساختار حقوقی اسرائیل، با اصل منع الحاق و موقتی بودن اشغال ناسازگار است (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۲۸-۱۰۹). همچنین، دیوان احرار کرد که قوانین و اقدامات تبعیض‌آمیز سیستماتیک میان شهرک‌نشینان و فلسطینیان، ناقض کنوانسیون بین‌المللی منع هرگونه تبعیض نژادی است (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۲۳۰-۲۲۳). اگرچه رأی اکثریت از واژه «آپارتاید» اجتناب کرد، اما برخی قضات مانند قاضی سلام، در نظرات جداگانه صراحتاً به این جنایت اشاره کرده‌اند.

در نهایت، دیوان میان حق تعیین سرنوشت و قواعد اشغال پیوندی مستقیم برقرار کرد. از منظر دیوان، نقض این حق نتیجه‌ای ساختاری است که تعهدات عام‌الشمول را فعال می‌کند (کمیسون حقوق بین‌الملل، ۲۰۰۱، مواد ۴۰-۴۱). بر این اساس، سایر دولت‌ها موظف‌اند از شناسایی این وضعیت غیرقانونی یا هرگونه کمک به تثبیت آن خودداری کنند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۲۷۹-۲۷۳). این تحلیل، اشغال را از وضعیتی موقت به سازوکاری نهادی ارتقا می‌دهد که به‌طور ساختاری قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل را نقض می‌کند.

۵-۵. پیامدهای مسئولیت بین‌المللی در پرتو نقض‌های ساختاری

تحلیل ارائه‌شده در نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری مبنی بر اینکه اشغال فلسطین به مرحله یک رژیم نهادی سازمان‌یافته رسیده

است، پیامدهای مهمی برای نظام مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها به همراه دارد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۷۵-۱۵۰). این شناسایی، اشغال را نه در قالب نقض‌های مقطعی، بلکه در قلمرو تخطی‌های مستمر از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل قرار می‌دهد؛ اصولی که در زمره قواعد بنیادین نظم بین‌المللی، از جمله منع الحاق، منع تبعیض نژادی و حق تعیین سرنوشت، جای می‌گیرند. دیوان در نظریه مشورتی ۲۰۲۴ به صراحت از عبارت «تبعیض نژادی» برای توصیف کلیت رژیم اشغال استفاده نکرده، اما وجود قوانین و اقدامات تبعیض‌آمیز سیستماتیک را احرار کرده و آنها را ناقض کنوانسیون منع تبعیض نژادی دانسته است. همچنین ماهیت نهادی و سازمان‌یافته این تبعیض را در چارچوب «رژیم نهادی» شناسایی کرده که زمینه را برای تفسیر گسترده‌تر در چارچوب آپارتاید فراهم می‌کند، هرچند خود دیوان از این اصطلاح استفاده نکرده است.

بر اساس تحلیل دیوان، مسئولیت ناشی از این وضعیت صرفاً نتیجه اقدامات منفرد قدرت اشغالگر نیست، بلکه به ماهیت ساختاری رژیم اعمال‌شده ارتباط دارد. از منظر حقوق مسئولیت بین‌المللی، چنین وضعیتی می‌تواند مصداق «نقض فاحش تعهدات ناشی از قواعد آمره» تلقی شود؛ وضعیتی که پیامدهای آن محدود به دولت ناقض باقی نمی‌ماند و تعهداتی را برای سایر دولت‌ها نیز ایجاد می‌کند (کمیسون حقوق بین‌الملل، ۲۰۰۱، مواد ۴۰-۴۱). در نتیجه، تحلیل دیوان مسئولیت بین‌المللی را از سطح واکنش به رفتارهای منفرد، به سطح ارزیابی ماهیت کلی وضعیت حقوقی ارتقا می‌دهد.

اشغالگر نیست، بلکه جامعه بین‌المللی را نیز در برابر استمرار وضعیت غیرقانونی مسئول می‌سازد.

اهمیت این تحول در آن است که دیوان، با انتقال محور تحلیل از اقدامات منفرد به ساختار اعمال قدرت، الگوی سنتی «مسئولیت پس از وقوع نقض» را به سمت نوعی مسئولیت ساختاری و پیشگیرانه سوق می‌دهد. در این چارچوب، دولت‌ها مکلف‌اند نه تنها از مشارکت در وضعیت غیرقانونی خودداری کنند، بلکه از هرگونه اقدامی که به تثبیت و استمرار رژیم نهادی اشغال منجر می‌شود نیز پرهیز نمایند.

۵-۶. قواعد آمره، صلاحیت جهانی و پاسخ کیفری به نقض‌های ساختاری

نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری با شناسایی اشغال فلسطین به‌عنوان یک «رژیم نهادی»، تحلیل مسئولیت بین‌المللی را از سطح نقض‌های موردی به سطح نقض ساختاری اصول بنیادین حقوق بین‌الملل ارتقا می‌دهد. در این چارچوب، سیاست‌هایی مانند الحاق تدریجی سرزمین، انتقال جمعیت، تبعیض ساختاری و تضعیف حق تعیین سرنوشت، صرفاً تخلفاتی منفرد تلقی نمی‌شوند، بلکه در قالب تعرض مستمر به قواعد بنیادین نظم حقوقی بین‌الملل مورد ارزیابی قرار می‌گیرند؛ قواعدی که ماهیتی آمره داشته و تعهدات ناشی از آن‌ها متوجه تمامی دولت‌هاست (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۸۰-۱۵۰).

در چنین بستری، یکی از مهم‌ترین ابزارهای حقوقی برای مقابله با نقض‌های ساختاری، اصل صلاحیت جهانی است. این سازوکار به دولت‌ها امکان می‌دهد

در این چارچوب، دیوان، نخست بر تعهد دولت‌ها به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی تأکید می‌کند. بر اساس این اصل، دولت‌ها باید از هرگونه شناسایی مستقیم یا غیرمستقیم ترتیبات ناشی از رژیم اشغال خودداری کنند؛ اعم از ترتیبات سرزمینی، اداری یا اقتصادی که بر مبنای وضعیت غیرقانونی شکل گرفته‌اند (کمیسیون حقوق بین‌الملل، ۲۰۰۱، ماده ۴۱). این تعهد مانع از آن می‌شود که واقعیت‌های تحمیلی ناشی از اشغال، به تدریج مشروعیت حقوقی پیدا کنند.

دومین تعهد، خودداری از یاری‌رسانی یا مشارکت در تداوم وضعیت غیرقانونی است. بر این اساس، دولت‌ها نمی‌توانند از طریق همکاری‌های اقتصادی، امنیتی یا اجرایی، در تثبیت ساختارهای ناشی از اشغال نقش ایفا کنند؛ زیرا هرگونه همکاری مؤثر در استمرار وضعیت غیرقانونی می‌تواند با تعهدات ناشی از قواعد آمره در تعارض قرار گیرد (ممتاز و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۴۹-۱۵۰). در این رویکرد، مسئله همکاری با رژیم اشغال از سطح یک اختلاف سیاسی فراتر رفته و در قلمرو مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها قرار می‌گیرد.

دیوان همچنین بر تعهد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به همکاری برای پایان دادن به وضعیت غیرقانونی تأکید می‌کند. بر اساس این تحلیل، قواعد آمره صرفاً تعهدات سلبی ایجاد نمی‌کنند، بلکه مستلزم اتخاذ اقدامات مثبت و جمعی برای مقابله با وضعیت ناقض حقوق بین‌الملل نیز هستند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۱۷۵-۱۶۸). از این‌رو، مسئولیت ناشی از تداوم اشغال صرفاً متوجه دولت

مستوجب واکنش الزام آور باشند (قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، ۲۰۱۶، ۲). با وجود این، تجربه چند دهه اخیر نشان داده است که ملاحظات سیاسی و استفاده مکرر از حق وتو، ظرفیت شورای امنیت را در مقابله مؤثر با نقض‌های ساختاری محدود کرده و همین امر به استمرار وضعیت اشغال کمک کرده است.

در مقابل، مجمع عمومی سازمان ملل متحد نقش فعال تری در برجسته‌سازی ماهیت غیرقانونی اشغال ایفا کرده است. درخواست نظریه مشورتی ۲۰۲۴ از دیوان بین‌المللی دادگستری، تشکیل کمیسیون‌های تحقیق و تصویب قطعنامه‌های مرتبط با عدم شناسایی وضعیت‌های غیرقانونی، از جمله اقدامات مهم این نهاد محسوب می‌شوند (قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰۲۲ا، ۱). با این حال، ماهیت غیر الزام آور بسیاری از قطعنامه‌های مجمع عمومی موجب شده است که این اقدامات بیشتر در سطح اعلام مواضع هنجاری باقی بمانند و تأثیر عملی محدودی بر رفتار دولت‌ها داشته باشند.

در سطح تخصصی، شورای حقوق بشر، کمیساریای عالی حقوق بشر و نهادهای معاهداتی سازمان ملل طی سال‌های اخیر نقش مهمی در مستندسازی و تحلیل نقض‌های ساختاری در سرزمین‌های اشغالی ایفا کرده‌اند. گزارش‌های این نهادها به موضوعاتی چون تبعیض ساختاری، محدودیت‌های حرکتی، تغییرات جمعیتی و محرومیت‌های اقتصادی پرداخته‌اند. با این حال، فقدان ابزارهای اجرایی مؤثر سبب شده است که این سازوکارها، علی‌رغم نقش مهم در ثبت و افشای نقض‌ها، نتوانند از نهادینه‌شدن وضعیت غیرقانونی جلوگیری کنند.

برخی جرائم بین‌المللی را بدون توجه به محل وقوع جرم یا تابعیت مرتکبان و قربانیان مورد تعقیب قرار دهند. از منظر حقوق کیفری بین‌المللی، اقداماتی همچون انتقال جمعیت، تخریب گسترده اموال، ایجاد تغییرات پایدار سرزمینی و اعمال تبعیض نظام‌مند، می‌توانند در قالب جنایات جنگی یا جنایات علیه بشریت مورد تحلیل قرار گیرند (کسسه، ۲۰۰۸: ۱۲۸-۱۳۰). بر همین اساس، بسیاری از آثار ناشی از اشغال فلسطین، صرفاً موضوعی منطقه‌ای یا سیاسی محسوب نمی‌شوند، بلکه در قلمرو مسئولیت کیفری بین‌المللی نیز قابل بررسی‌اند. با وجود این، اجرای صلاحیت جهانی در عمل با محدودیت‌های جدی مواجه بوده است. بسیاری از دولت‌ها به دلیل ملاحظات سیاسی، امنیتی یا دیپلماتیک، رویکردی محدودکننده نسبت به اعمال این صلاحیت اتخاذ کرده‌اند و همین امر به شکل‌گیری نوعی بی‌کیفری در قبال نقض‌های شدید حقوق بین‌الملل انجامیده است. این وضعیت، شکافی آشکار میان هنجارهای الزام آور حقوق بین‌الملل و رفتار عملی دولت‌ها ایجاد کرده و یکی از مهم‌ترین چالش‌های اجرای قواعد آمره در وضعیت فلسطین را شکل داده است.

۵-۷. کارکرد نهادهای بین‌المللی در مواجهه

با روندهای غیرقانونی پایدار

در این میان، شورای امنیت از منظر حقوقی مهم‌ترین نهاد برای واکنش به وضعیت‌های ناقض صلح و امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود. بر اساس منشور ملل متحد، اقداماتی نظیر الحاق تدریجی سرزمین، انتقال جمعیت و توسعه شهرک‌ها می‌توانند در شمار تهدیدات علیه صلح قرار گیرند و

حقوق بین‌الملل دارد؛ نظمی که بیش از حد بر واکنش‌های پسینی، گزارش‌های غیر الزام‌آور و فشارهای دیپلماتیک متکی است (منشور ملل متحد، ۱۹۴۵، ماده ۱). در چنین وضعی، هرچه نقض‌ها سازمان‌یافته‌تر و نهادینه‌تر شوند، فاصله میان هنجارهای حقوقی و ظرفیت اجرایی نظام بین‌الملل نیز آشکارتر می‌شود.

نخستین چالش به ضعف ضمانت اجرای مؤثر در سطح سازمان ملل متحد مربوط است. شورای امنیت، با وجود صلاحیت الزام‌آور، به سبب ملاحظات سیاسی و کارکرد حق وتو، نتوانسته است واکنشی متناسب با نقض‌های ساختاری در سرزمین‌های اشغالی ارائه دهد (قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، ۲۰۱۶، ۱). مجمع عمومی نیز اگرچه در برجسته‌سازی غیرقانونی بودن اشغال نقش مهمی داشته، اما به دلیل ماهیت توصیه‌ای قطعنامه‌هایش از توان لازم برای ایجاد تحول اجرایی و ساختاری برخوردار نیست. نتیجه، تداوم روندهایی چون شهرک‌سازی، تغییرات جمعیتی و کنترل ساختاری منابع است.

چالش دوم، گسست میان سازوکارهای حقوق بشری و کیفری بین‌المللی است. نهادهای حقوق بشری سازمان ملل در ثبت و تحلیل نقض‌های ساختاری نقش مهمی داشته‌اند، اما فقدان پیوند مؤثر میان این مستندات و مراجع کیفری، موجب شده بخش بزرگی از این یافته‌ها در سطح هشدارهای هنجاری باقی بماند. بدین ترتیب، شکافی جدی میان «تشخیص نقض» و «پاسخ مؤثر» شکل گرفته است.

چالش سوم، به عدم هماهنگی نهادهای اقتصادی، توسعه‌ای و فرهنگی بین‌المللی بازمی‌گردد.

نقش نهادهای اقتصادی و فرهنگی وابسته به سازمان ملل نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا ابعاد اقتصادی، آموزشی و فرهنگی اشغال بخشی از ساختار رژیم نهادی را تشکیل می‌دهد. در این میان، رویکرد صرفاً فنی یا غیرسیاسی برخی نهادهای بین‌المللی، در صورتی که بدون توجه به الزامات ناشی از قواعد آمره دنبال شود، ممکن است در عمل به مشروعیت بخشی غیرمستقیم به وضعیت موجود بینجامد.

در مجموع، تحلیل عملکرد نهادهای بین‌المللی در پرتو نظریه مشورتی ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که ناکارآمدی ساختاری این سازوکارها، نه تنها اجرای تعهدات ناشی از قواعد آمره را با دشواری مواجه ساخته، بلکه به طور غیرمستقیم در استمرار رژیم نهادی اشغال نیز مؤثر بوده است. از منظر انتقادی، این وضعیت بیانگر چالشی عمیق در نظم حقوقی بین‌الملل است؛ زیرا هنگامی که نهادهای اصلی مسئول اجرای قواعد آمره قادر به واکنش مؤثر نیستند، بار مقابله با نقض‌های ساختاری به تدریج به دادگاه‌های ملی، سازوکارهای صلاحیت جهانی و کنش جمعی دولت‌ها منتقل می‌شود.

۵-۸. بازآرایی سازوکارهای اجرایی در قبال نقض‌های آمره

نظریه مشورتی ۲۰۲۴ با شناسایی اشغال فلسطین به مثابه یک «رژیم نهادی» معارض با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، نشان داد که سازوکارهای موجود برای اجرای قواعد آمره در برابر نقض‌های ساختاری و مستمر کارآمدی لازم را ندارند. این ناتوانی صرفاً ناشی از نبود اراده سیاسی دولت‌ها نیست، بلکه ریشه در محدودیت‌های ذاتی نظام سنتی اجرای

نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، یونسکو و سازوکارهای بشردوستانه، اگر بدون توجه به آثار هنجاری اقدامات خود عمل کنند، ممکن است ناخواسته به عادی‌سازی وضعیت غیرقانونی یاری رسانند (قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰۲۲b، ۳).

بر این اساس، باز تعریف سازوکارهای اجرایی در برابر رژیم نهادی اشغال ضرورتی ساختاری است و مستلزم تقویت سازوکارهای مستقل از انسداد سیاسی، بهره‌گیری فعال‌تر از صلاحیت جهانی، پیوند میان مستندسازی حقوق بشری و فرآیندهای کیفری و هماهنگ‌سازی فعالیت نهادهای اقتصادی با الزامات قواعد آمره است.

۵-۹. الگوی نوین اجرای قواعد آمره

نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری با توصیف اشغال فلسطین به‌عنوان یک «رژیم نهادی» مبتنی بر نقض مستمر اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، ضرورت بازاندیشی در شیوه‌های سنتی اجرای قواعد آمره را آشکار می‌کند (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۲۰۰-۱۷۰). تداوم شهرک‌سازی، تغییرات سازمان‌یافته جمعیتی و شکل‌گیری ساختارهای چند لایه حکمرانی نشان می‌دهد که سازوکارهای موجود حقوق بین‌الملل در برابر نقض‌های ساختاری، به‌ویژه نقض حق تعیین سرنوشت و منع الحاق، از ظرفیت اجرایی کافی برخوردار نیستند. در چنین وضعی، اتکاء صرف به فشارهای سیاسی یا ابزارهای توصیه‌ای، نه‌تنها برای توقف نقض‌ها ناکافی است، بلکه می‌تواند به تثبیت تدریجی وضعیت غیرقانونی بینجامد.

در این چارچوب، نخستین مؤلفه، الگوی نوین اجرا، کاهش وابستگی به شورای امنیت و حرکت به‌سوی سازوکارهای چندمرکزی است. تجربه عملی نشان داده که انسدادهای سیاسی و استفاده مکرر از حق وتو، توان شورای امنیت را در واکنش مؤثر به نقض‌های آمره محدود کرده است. از این‌رو، تقویت نقش دادگاه‌های ملی مبتنی‌بر صلاحیت جهانی، نهادهای منطقه‌ای و سازوکارهای شبه‌قضایی بین‌المللی می‌تواند بخشی از خلأ اجرایی موجود را جبران کند (کمسیون حقوق بین‌الملل، ۲۰۰۱، مواد ۴۰-۴۱). چنین الگویی اجرای قواعد آمره را از وابستگی به اراده سیاسی قدرت‌های بزرگ خارج می‌سازد.

مؤلفه دوم، ایجاد پیوند ساختاری میان مستندسازی نقض‌ها و پاسخ‌گویی کیفری است. نهادهای حقوق بشری سازمان ملل گزارش‌های مهمی درباره ابعاد ساختاری نقض‌ها در سرزمین‌های اشغالی منتشر کرده‌اند، اما نبود ارتباط نهادی مؤثر میان این مستندات و مراجع کیفری، سبب شده بخش زیادی از داده‌ها در حد هشدار هنجاری باقی بماند. بنابراین، انتقال این مستندات به فرآیندهای کیفری و شبه‌قضایی برای جلوگیری از بی‌کیفری ضروری است.

مؤلفه سوم، هماهنگ‌سازی فعالیت نهادهای اقتصادی، فرهنگی و توسعه‌ای با تعهدات ناشی از قواعد آمره است. نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و یونسکو باید آثار هنجاری اقدامات خود را لحاظ کنند تا فعالیت‌های فنی یا انسان‌دوستانه به عادی‌سازی وضعیت غیرقانونی منجر نشود (قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل

متحد، ۲۰۲۲b، ۲). بر این اساس، اجرای مؤثر قواعد آمره مستلزم گذار از رویکردی واکنشی به الگویی پیشگیرانه، ساختاری و الزام‌آور است.

۵-۱۰. ظرفیت‌های نهادی لازم برای تحقق الگوی نوین اجرای تعهدات آمره

تحقق الگوی نوین اجرای تعهدات آمره در قبال رژیم نهادی اشغال، مستلزم آن است که نظام بین‌الملل از سطح صرفاً هنجاری فراتر رود و به سمت ایجاد ظرفیت‌های عملی و اجرایی حرکت کند؛ ظرفیت‌هایی که بتوانند شکاف میان قواعد آمره و سازوکارهای اجرای آن‌ها را کاهش دهند. نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری، با تأکید بر ماهیت ساختاری نقض‌ها در سرزمین‌های اشغالی، به‌طور ضمنی نشان می‌دهد که سازوکارهای موجود - از شورای امنیت و مجمع عمومی گرفته تا نهادهای معاهداتی و سازوکارهای گزارش‌دهی - به‌تنهایی توانِ مقابله مؤثر با روندهای نهادینه‌شده غیرقانونی را ندارند، از این‌رو، بازسازی ظرفیت‌های اجرایی نظم حقوقی بین‌الملل به ضرورتی بنیادین تبدیل شده است (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۲۰۰-۱۷۰).

نخستین ظرفیت مهم در این زمینه، تقویت نقش دادگاه‌های ملی مبتنی بر صلاحیت جهانی است. در شرایطی که سازوکارهای بین‌المللی الزام‌آور با محدودیت‌های سیاسی و نهادی مواجه‌اند، دادگاه‌های ملی می‌توانند از طریق رسیدگی به جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت و سایر نقض‌های شدید حقوق بین‌الملل، بخشی از خلأ ناشی از بی‌کیفری ساختاری را جبران کنند (کسسه، ۲۰۰۸، ۱۳۰-۱۲۹). با این حال، تحقق این ظرفیت

مستلزم آن است که دولت‌ها قوانین داخلی خود را با تعهدات ناشی از قواعد آمره هماهنگ سازند و از محدودسازی غیرضروری صلاحیت جهانی خودداری کنند.

دومین ظرفیت، ایجاد شبکه‌های همکاری قضایی و شبه‌قضایی میان دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی است. یکی از ضعف‌های اساسی نظام موجود آن است که میان مستندسازی نقض‌ها توسط نهادهای حقوق بشری و فرآیندهای واقعی پاسخ‌گویی کیفری، ارتباط مؤثر و ساختاری وجود ندارد؛ در نتیجه، بخش عمده‌ای از گزارش‌ها و داده‌های حقوق بشری، به‌جای تبدیل شدن به ابزار پیگرد و پاسخ‌گویی، در سطح هشدارهای هنجاری باقی می‌مانند. ایجاد سازوکارهایی برای انتقال مؤثر اسناد، داده‌ها و گزارش‌ها به مراجع قضایی ملی و بین‌المللی می‌تواند این شکاف را تا حدی کاهش دهد.

سومین ظرفیت، تنظیم فعالیت نهادهای اقتصادی، فرهنگی و توسعه‌ای بر مبنای تعهدات ناشی از قواعد آمره است. در بسیاری موارد، نهادهایی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، یونسکو و نهادهای امداد‌رسان، بدون توجه کافی به آثار هنجاری فعالیت‌های خود، صرفاً بر مدیریت فنی یا توسعه‌ای وضعیت تمرکز می‌کنند. چنین رویکردی ممکن است به‌طور غیرمستقیم به طبیعی‌سازی و تثبیت وضعیت غیرقانونی بینجامد (قطعه‌نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰۲۲b، ۲). از این‌رو، ضروری است فعالیت این نهادها در چهارچوب معیارهایی تنظیم شود که مانع از هرگونه کمک مستقیم یا غیرمستقیم به استمرار رژیم غیرقانونی

تعهدات ناشی از قواعد آمره و اسناد بین‌المللی هماهنگ نکرده‌اند و همین مسئله موجب محدود شدن ظرفیت پیگرد مؤثر می‌شود (کسسه، ۲۰۰۸، ۱۵۰-۱۴۸). افزون‌بر این، بدون شکل‌گیری سازوکارهای همکاری قضایی میان دولت‌ها - از جمله تبادل ادله، همکاری‌های تحقیقاتی و هماهنگی در پیگرد - صلاحیت جهانی در حد یک ظرفیت نظری باقی خواهد ماند. از این‌رو، تحقق عملی این اصل مستلزم ایجاد شبکه‌ای فراملی از همکاری‌های قضایی است که بتواند مستقل از نوسانات سیاسی دولت‌ها عمل کند.

دومین الزام، اصلاح ساختارهای نهادی سازمان ملل برای ایجاد پیوند مؤثر میان مستندسازی حقوق بشری و فرآیندهای کیفری است. کمیسیون‌های تحقیق، گزارشگران ویژه و نهادهای معاهداتی طی سال‌های اخیر حجم گسترده‌ای از اسناد و داده‌های مربوط به نقض‌های ساختاری در سرزمین‌های اشغالی تولید کرده‌اند، اما فقدان مسیرهای نهادی برای انتقال این داده‌ها به مراجع قضایی، کارآمدی عملی آن‌ها را محدود ساخته است (شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۲۰۲۰-۲۰۲۳، ۱۲). ایجاد بانک‌های اطلاعاتی مشترک، استانداردسازی روش‌های مستندسازی، حمایت از شهود و طراحی سازوکارهای انتقال داده به دادگاه‌های ملی و بین‌المللی می‌تواند بخشی از این خلأ را جبران کند.

سومین الزام، اصلاح عملکرد نهادهای اقتصادی، توسعه‌ای و فرهنگی بین‌المللی بر مبنای اصول عدم شناسایی و عدم مساعدت است. نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، یونسکو و سازمان‌های امدادرسان، در صورت فقدان

اشغال گردد. چهارمین ظرفیت، تقویت سازوکارهای نظارتی مستقل و تخصصی است. کمیسیون‌های تحقیق، گزارشگران ویژه و هیئت‌های حقیقت‌یاب سازمان ملل طی سال‌های اخیر نقش مهمی در ثبت و افشای نقض‌های ساختاری ایفا کرده‌اند، اما محدودیت منابع، فشارهای سیاسی و فقدان دسترسی مؤثر، کارآمدی آن‌ها را کاهش داده است (شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۲۰۲۰-۲۰۲۳، ۱۱). ایجاد شبکه‌ای منسجم از سازوکارهای نظارتی مستقل می‌تواند از روند طبیعی‌سازی نقض‌ها جلوگیری کرده و داده‌های معتبرتری برای فرآیندهای پاسخ‌گویی فراهم سازد.

۵-۱۱. الزامات عملی و ساختاری برای تقویت سازوکارهای اجرایی در قبال نقض‌های ساختاری

تحقق ظرفیت‌هایی که در بند پیشین مورد اشاره قرار گرفت، مستلزم مجموعه‌ای از الزامات عملی و ساختاری در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری با تأکید بر ماهیت ساختاری نقض‌ها در سرزمین‌های اشغالی، نشان می‌دهد که اجرای قواعد آمره صرفاً از طریق تفسیر حقوقی یا صدور اسناد هنجاری ممکن نیست، بلکه نیازمند تحول در معماری نهادی نظم بین‌الملل است؛ معماری‌ای که در شکل کنونی، برای مواجهه با نقض‌های پایدار و چندلایه از کارآمدی کافی برخوردار نیست (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۲۲۰-۱۹۰).

نخستین الزام، تقویت بسترهای داخلی و فراملی برای اعمال صلاحیت جهانی است. بسیاری از دولت‌ها هنوز قواعد کیفری داخلی خود را با

چارچوب‌های هنجاری روشن، ممکن است ناخواسته به تثبیت واقعیت‌های ناشی از اشغال کمک کنند (قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰۲۲b، ۳). به همین دلیل، ضروری است این نهادها در ارزیابی پروژه‌های خود، علاوه بر ملاحظات اقتصادی و انسانی، آثار حقوقی و سرزمینی اقداماتشان را نیز مد نظر قرار دهند و از هرگونه مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم در تداوم وضعیت غیرقانونی پرهیز کنند.

چهارمین الزام، تقویت نهادهای نظارتی مستقل و چند سطحی است. کمیسیون‌های حقیقت‌یاب، گزارشگران ویژه و هیئت‌های تحقیق زمانی می‌توانند نقش مؤثری در جلوگیری از نهادینه شدن نقض‌ها ایفا کنند که از استقلال عملیاتی، منابع مالی پایدار و دسترسی مؤثر برخوردار باشند (دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۲۰۲۱، ۱). افزون بر این، پیوند ساختاری این نهادها با سازوکارهای کیفری و پاسخ‌گویی بین‌المللی می‌تواند داده‌های تولیدشده را از سطح گزارش‌های صرفاً توصیفی فراتر برده و به ابزاری برای پاسخ‌گویی عملی تبدیل کند.

۵-۱۲. امکان‌سنجی اصلاحات ساختاری در نظام بین‌الملل برای مقابله با رژیم‌های نهادی‌شده

تحلیل‌های پیشین نشان داد که الگوی نوین اجرای تعهدات آمره تنها در صورتی قابلیت تحقق دارد که اصلاحات ساختاری در سطوح مختلف نظام بین‌الملل صورت گیرد. با این حال، امکان‌سنجی این اصلاحات مستلزم توجه به موانع سیاسی، نهادی و هنجاری‌ای است که طی دهه‌های گذشته مانع

اجرای مؤثر قواعد آمره شده‌اند. نظریه مشورتی ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری، با برجسته کردن تعارض میان رژیم نهادی اشغال و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، ضرورت بازسازی سازوکارهای اجرایی نظم بین‌المللی را آشکار می‌سازد (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۲۰۲۴، ۲۲۰-۱۸۰). با وجود این، تحقق عملی چنین تحولی با چالش‌های پیچیده‌ای روبه‌رو است که ریشه در ساختار کنونی توزیع قدرت و سازمان‌دهی نهادهای بین‌المللی دارد.

نخستین مانع، تمرکز قدرت تصمیم‌گیری در شورای امنیت و وابستگی اجرای قواعد آمره به اراده سیاسی تعداد محدودی از دولت‌هاست. طی دهه‌های گذشته، استفاده مکرر از حق وتو و غلبه ملاحظات ژئوپلیتیک بر الزامات هنجاری، موجب شکل‌گیری وضعیتی شده است که در آن، واکنش مؤثر به نقض‌های ساختاری با محدودیت جدی مواجه است. در چنین شرایطی، بحث‌هایی مانند گسترش اختیارات مجمع عمومی تحت سازوکار «اتحاد برای صلح»، محدودسازی کاربرد وتو در موارد نقض قواعد آمره، یا طراحی سازوکارهای جایگزین برای تصمیم‌گیری جمعی به‌عنوان بخشی از مسیر اصلاحات ساختاری مطرح می‌شوند. هرچند تحقق این اصلاحات با دشواری‌های سیاسی فراوان همراه است اما بدون آن‌ها، نظام اجرای قواعد آمره همچنان در معرض انسداد سیاسی باقی خواهد ماند.

مانع دوم، چندپارگی نهادهای بین‌المللی و فقدان هماهنگی ساختاری میان آن‌هاست. نهادهای حقوق بشری، قضایی، اقتصادی و توسعه‌ای هر یک بخشی

در مجموع، امکان سنجی اصلاحات ساختاری نشان می‌دهد که مسئله اصلی نظام بین‌الملل نه فقدان قواعد حقوقی، بلکه محدودیت‌های نهادی در اجرای مؤثر آن‌هاست. از منظر انتقادی، در صورتی که اصلاحات ساختاری در سازوکارهای اجرایی صورت نگیرد، شکاف میان قواعد آمره و واقعیت‌های میدانی عمیق‌تر خواهد شد و نظم حقوقی بین‌الملل، به جای ایفای نقش بازدارنده ممکن است به استمرار بی‌کیفری و تثبیت وضعیت‌های غیرقانونی کمک کند. بر همین اساس، بازسازی ساختارهای اجرایی و نهادی، شرط اساسی حفظ اعتبار و کارآمدی اصول بنیادین حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آید.

۶. نتیجه

تحلیل تطبیقی نظریه‌های مشورتی ۲۰۰۴ و ۲۰۲۴ دیوان بین‌المللی دادگستری نشان می‌دهد که تحول رویکرد دیوان نسبت به وضعیت فلسطین، نه یک تغییر در سطح «الفاظ و استدلال‌های حقوقی»، بلکه بازتاب تحولی در بنیان تحلیلی حقوق اشغال است. دیوان با عبور تدریجی از چارچوب کلاسیک مبتنی بر «اداره موقت سرزمین»، به سمت رویکردی حرکت کرده که در آن تفسیر اشغال، بر پیوند ساختاری میان سرزمین، جمعیت، قدرت و حق تعیین سرنوشت استوار است. این تحول، در سطح نظری نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل نمی‌تواند اشغال طولانی‌مدت را ذیل مفروضات اولیه و سنتی توضیح دهد، زیرا تداوم چنین وضعیت‌هایی عملاً ماهیت حقوقی اشغال را از اساس دگرگون می‌کند.

نظریه مشورتی ۲۰۰۴ دیوان، هرچند هنوز درون چارچوب سنتی حقوق اشغال قرار داشت، اما با توصیف «اختلال جدی» در اعمال حق تعیین

از وضعیت سرزمین‌های اشغالی را مورد توجه قرار می‌دهند، اما میان تولید داده، تحلیل حقوقی و سازوکارهای اجرایی پیوند مؤثری وجود ندارد (شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۲۰۲۰-۲۰۲۳، ۱۱). در نتیجه، بسیاری از گزارش‌ها و ارزیابی‌های حقوقی به اقدام اجرایی یا فرآیندهای پاسخ‌گویی منجر نمی‌شوند. اصلاح این وضعیت مستلزم ایجاد چارچوبی هماهنگ است که بتواند اطلاعات، تحلیل‌های هنجاری و سازوکارهای اجرایی را در مسیر واحدی قرار دهد و میان نهادهایی مانند کمیساری عالی حقوق بشر، دادگاه‌های ملی و نهادهای توسعه‌ای نوعی هم‌افزایی نهادی ایجاد کند.

مانع سوم، غلبه رویکرد اقتصاد محور بر رویکرد هنجاری در عملکرد نهادهای مالی و توسعه‌ای بین‌المللی است. بخش قابل توجهی از این نهادها فعالیت‌های خود را عمدتاً بر پایه شاخص‌های اقتصادی، ملاحظات اجرایی و مدیریت ریسک تنظیم می‌کنند و در بسیاری موارد، آثار حقوقی و سرزمینی پروژه‌های خود را در ارزیابی‌هایشان لحاظ نمی‌کنند. چنین رویکردی می‌تواند به‌طور غیرمستقیم به عادی‌سازی و تثبیت وضعیت‌های غیرقانونی منجر شود، زیرا پروژه‌های اقتصادی و توسعه‌ای، در صورت فقدان ارزیابی هنجاری، ممکن است در تحکیم واقعیت‌های ناشی از اشغال نقش ایفا کنند (قطعه‌نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰۲۲ا، ۲). از این‌رو، اصلاح ساختار عملکرد این نهادها مستلزم باز تعریف معیارهای ارزیابی و تدوین دستورالعمل‌هایی است که فعالیت‌های اقتصادی و توسعه‌ای را با اصول عدم شناسایی و عدم مساعدت هماهنگ سازد.

سرنوشت، بنیان‌های نخستین یک تحلیل ساختاری را پی‌ریزی کرد. در این رأی، دیوان به روشنی نشان داد که شهرک‌سازی، دیوار حائل و محدودیت‌های حرکتی مجزا از یکدیگر نیستند بلکه اجزای به‌هم‌پیوسته سازوکاری‌اند که امکان تحقق اراده جمعی مردم فلسطین را مختل می‌کنند. با وجود این، دیوان از بیان صریح خروج اشغال از حالت موقت خودداری کرد و همین امر موجب باقی ماندن شکاف میان واقعیت میدانی و قالب مفهومی شد؛ شکافی که در ادبیات حقوقی نیز مورد نقد قرار گرفته بود.

نظریه مشورتی ۲۰۲۴ این شکاف را به‌صورت بنیادین ترمیم کرد. دیوان، با ارزیابی انباشتی سیاست‌های اسرائیل و اثرات ساختاری آن‌ها بر سرزمین و جمعیت، اشغال را در قالب «رژیم نهادی» شناسایی کرد؛ رژیمی که به لحاظ ماهوی با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل - از جمله ممنوعیت الحاق، منع تبعیض نژادی و حق تعیین سرنوشت - در تعارض است. در این رأی، دیوان نشان داد که اشغال معاصر، در نتیجه تداوم و سازمان‌یافتگی سیاست‌ها، نه یک وضعیت گذرا، بلکه ساختاری پایدار است که با منطبق حقوق اشغال و فلسفه موقتی بودن آن ناسازگار است. این شناسایی، دقیقاً همان فرضیه مقاله را تأیید می‌کند؛ یعنی گذار از تحلیل رفتارهای مقطعی به تحلیل ماهیت ساختاری اشغال و نقش محوری حق تعیین سرنوشت در این تحول مفهومی.

پیامد این تحول، باز تعریف دامنه و محتوای مسئولیت بین‌المللی است. دیوان در نظریه ۲۰۲۴، مسئولیت ناشی از رژیم نهادی اشغال را از سطح

تعهدات دو جانبه فراتر برده و آن را در سطح تعهدات عام‌الشمول (ارگا امنس) قرار داده است. بر این اساس، همه دولت‌ها مکلف‌اند از شناسایی آثار وضعیت غیرقانونی، از جمله ترتیبات اداری، اقتصادی و جمعیتی ناشی از آن خودداری کنند، در تثبیت آن مشارکت نکنند و اقدامات مثبت و هماهنگ برای پایان‌دادن به این وضعیت اتخاذ نمایند. این تحلیل، سازوکار مسئولیت بین‌المللی را به الگوی جمعی، پیشگیرانه و ساختاری تبدیل می‌کند، نه صرفاً ابزار واکنش به نقض‌های فردی. تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که مسئله اصلی امروز، نه فقدان قواعد هنجاری، بلکه شکاف میان هنجار و اجراست. نمونه فلسطین نشان می‌دهد که بدون سازوکارهای الزام‌آور و هماهنگ، حتی قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول نیز می‌توانند در معرض «بی‌اثر شدگی عملی» قرار گیرند. در این معنا، رأی ۲۰۲۴ تنها تصویری از اشغال ارائه نمی‌کند، بلکه آئینه‌ای است در برابر نظم بین‌الملل؛ نظامی که ادعای «مبنای هنجاری» دارد اما در برابر رژیم‌های نهادی‌شده و نقض‌های مستمر، توان اعمال مؤثر خود را از دست می‌دهد.

در نتیجه، یافته‌های این پژوهش تأیید می‌کند که تحول دیوان از ۲۰۰۴ به ۲۰۲۴، نشان‌دهنده بازسازی مفهومی اشغال در حقوق بین‌الملل است. اشغال فلسطین اکنون نه تنها به‌عنوان یک وضعیت نقض، بلکه به‌عنوان یک چالش بنیادین برای اعتبار قواعد آمره، حق تعیین سرنوشت و کارآمدی سازوکار مسئولیت بین‌المللی درک می‌شود. اگر جامعه بین‌المللی این بازخوانی هنجاری را در عرصه اجرا جدی نگیرد، خطر آن است که اشغال فلسطین

- Falk, R, "The Israeli Occupation of the West Bank: Is It Lawful?" in *Palestine and International Law: Essays on Politics and Economics*. Hague: Routledge, 2017.

- Imseis, A, "Negotiating the Illegality of the Israeli Occupation: The International Court of Justice and the Wall Advisory Opinion," *Journal of Palestine Studies*, Vol. 49, No. 3, 2020.

- Quigley, J, "The Palestine Declaration to the International Criminal Court: The Statehood Issue," *Rutgers Law Record*, Vol. 35, 2009.

اسناد و معاهدات بین‌المللی

- Charter of the United Nations, Oct. 24, 1945, 1 U.N.T.S. XVI.

- Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War, Aug. 12, 1949, 75 U.N.T.S. 287.

- Hague Convention (IV) Respecting the Laws and Customs of War on Land and Its Annex: Regulations Concerning the Laws and Customs of War on Land, Oct. 18, 1907, 36 Stat. 2277.

- International Law Commission. (2001). *Draft articles on responsibility of states for internationally wrongful acts*. United Nations.

- International Law Commission. (2022). *Annex to the report of the International Law Commission on the work of its seventy-third session: Draft conclusions*. United Nations.

- United Nations General Assembly. (2022a). *Israeli practices affecting the human rights of the Palestinian people in the Occupied Palestinian Territory*,

به نماد فروپاشی عملی اصول بنیادین حقوق بین‌الملل تبدیل شود، اما اگر نتایج هنجاری رأی ۲۰۲۴ مبنای عمل قرار گیرد یعنی گذار از تحلیل رفتاری به تحلیل ساختاری و از واکنش انفعالی به مسئولیت جمعی این رأی می‌تواند نقطه آغاز بازسازی توان حقوق بین‌الملل در مواجهه با رژیم‌های غیرقانونی مستمر باشد.

۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسئول صورت گرفت.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

منابع

منبع فارسی

- ممتاز، جمشید، علیزاده، فرزاد، و زرنشان، شهرام. (۱۳۹۱). آثار حقوقی قواعد آمره در مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها. *فصلنامه حقوق*، ۴۱(۲).

منابع لاتین

- Ben-Naftali, O; Gross, A, M & Michaeli, K, "Illegal Occupation: Framing the Occupied - Palestinian Territory," *Berkeley Journal of International Law*, Vol. 23, No. 3, 2005.

- Cassese, A, *International criminal law* (2nd Ed.), Oxford, Oxford University Press, 2008.

- Dinstein, Y, *The international law of belligerent occupation*, Cambridge, Cambridge University Press, 2009.

including East Jerusalem (A/RES/77/248).

- United Nations General Assembly. (2022b). *Natural resources of the occupied Palestinian territory, including East Jerusalem, and of the occupied Syrian Golan (A/RES/77/247).*
- United Nations Human Rights Council. (2020–2023). *Reports of the independent international commission of inquiry on the occupied Palestinian territory, including East Jerusalem, and Israel.*
- United Nations Office of the High Commissioner for Human Rights. (2021). *Guiding principles on human rights fact-finding.* United Nations.
- United Nations Security Council. (2016). *Resolution 2334 (2016) (S/RES/2334).*

آراء قضایی

- International Court of Justice. (2004). *Legal consequences of the construction of a wall in the occupied Palestinian territory, advisory opinion.* I.C.J. Reports 2004, 136.
- International Court of Justice. (2024). *Legal consequences arising from the policies and practices of Israel in the occupied Palestinian territory, including East Jerusalem, advisory opinion.* International Court of Justice.